

# خود را به ثبت رساندم

## خود بر خود - ۱

چاپ شده در : روزنامه هفت صبح

زمان انتشار : بهمن ماه ۱۳۹۱

عنوان این ستون هرروزه نگارنده در ویژه نامه روزنامه «هفت صبح» برای سی و یکمین جشنواره فیلم فجر،  
"خود بر خود" بود.

\*

\*

(۱) چه وقتی بچه بودیم و چه بعدتر، در رقابتی که هیچ معلوم نبود از کجا و به چه دلیل بین ما و پدرمان شکل گرفت، دانه های درشت فلفل سبز را همراه با غذا می خوردیم و مدام پی یکی می گشتیم که از قبلی و از ارتکاب های بقیه، تندتر باشد. پدر طبعاً و تقریباً همیشه راحت تر فلفل های تند و عضلانی و به هم پیچیده را گاز می زد و بعد، شدت و حدت شان را به رخ ما می کشید! ما هم می خواستیم سلیقه تندخواری را مترادف با حس بزرگ شدن جلوه دهیم و یکی دیگر به همان جانانه گی به دندان می گرفتیم. اغلب اوقات هم نفس مان بند می آمد، زبان مان تا حلقوم آتش می گرفت و دود سرخی از گوش هایمان بیرون می زد! من برای این که به نظر نرسد خیلی منهدم شده ام، پا می شدم و دور حال خانه می دویدم و فریاد «آلو گرفتم» سر می دادم و بالا و پایین می پریدم؛ اما این کار را به شکلی می کردم که انگار بازی است و زیاد جدی نیست؛ و انگار دارم وانمود به سوختن زبانم می کنم و در واقع چیزی ام نشده! این بازی سال های سال و هر سال در فصل تابستان برپا می شد و بود و بود تا یکی از همین سال های آخر بودن شان. یک بار مادرم که دید ما در سن و سال نزدیک به پایان جوانی هم باز همان اطوار را در می آوریم و به شکلی نمایشی از تندی فلفل ها آی و وای می گوییم، به صدا آمد و فریاد زد: «خب چرا می خورین فلفل تنها رو؟ مگه مازوخیسم داری—ن؟».

ظاهراً حرفش بسیار بدیهی بود. از آن حرف ها بود که قاعدتاً باید به جای تأثیر گذاشتن، آدمی را به این فکر و واکنش ریشخندآمیز وادارد که «ا؟ نه بابا؟ جدی می گی؟ چرا به فکر خودم نرسیده بود؟!». اما

عجیب این بود که به هیچ وجه چنین نتیجه ای نداد. درست برعکس، تأثیر خودش را گذاشت. یکهو انگار متوجه شدیم که سال هاست از نکته ای تا این حد روشن و بدیهی، غافل مانده ایم و یادمان رفته اگر آدمی از چیزی عذاب می کشد، بهتر است به آن یا به ادامه اش تن در ندهد و خود را با آن چه عادت عمومی یک محیط است، بیهوده و بی انگیزه، همراه نکند. و حتی اگر در مورد خاصی چون فلفل سبز تند، این عذاب با لذتی هم همراه است، بچشد و بسنجد که کدام یک بر دیگری می چربد و آن وقت تصمیم به پرهیز از آن یا انجامش بگیرد.

۲) خوش دارم که خواننده این سطور، خط و دخل این داستان ظاهراً بی ربط را به این یادداشت افتتاحیه ستون هرروزه ام در این روزنامه و این صفحه در طول روزهای برگزاری سی و یکمین جشنواره فیلم فجر، دریافته باشد و خوش تر دارم که ناگفته و ناشنفته، فضا را بشناسد و نیک بداند که تندی و تیزی فلفل ها را به هیچ بخش لذتبخش این جشنواره نمی توان نسبت داد، مگر آن جا که لذتی را، تماشای فیلم درست و نویی را، توجه و جایزه به توان و استعداد و خلاقیتی را از آدمی دریغ می کند و در نتیجه، از راه ایجاد عذابی معمولاً قابل پیش بینی، تا حلقوم دنبال کنندگانش را می سوزاند.

بدیهی است که صاحب هر عقل سلیمی می تواند و می خواهد بگوید که پس چه مرگ تان است از بیش از دو دهه پیش (برای من از سال ۶۶ و جشنواره ششم) تا امروز همین نق ها را می زنید و باز پی اش را می گیرید؟ همین ستون ها را می نویسید (برای من از سال ۷۲ و جشنواره دوازدهم) و با تمام غرولندها به رونقش می افزایش و تنورش را داغ نگه می دارید و بعد هم زیر بشقابش می زنید و به سیر تا پیازش خرده می گیرید؟ این سوالی است درست همتای همان که مادر پرسیده بود؛ و امسال و در این ستون، دیگر می خواهم اقراری به امتداد کل این ده روز سر دهم که: ایراد از ماست؛ نه از جشنواره. مشکل از عدم تعادل ماست. از بی توازنی بین توقعات و برداشتی است که از یک فستیوال بالای سی سالگی داریم و ارج و منزلتی

که برای سینما به عنوان مدیومی جهانی قائلیم. مشکل ماییم؛ من ام. جشنواره دارد درست می رود. این را به شما ثابت خواهم کرد. برای تبیین همین امر واقع، عنوان این ستون را چنین خودزنانه گذاشته ام تا خودم را بی هراس از اعتراف به مازوخیسم، در برابر دیدگان شما به ثبت برسانم: خدو بر من اگر جز این کنم.